



گذری دوباره بر زندگی و آثار جبار باغچه بان (1) به بهانه هشتم مهر روز جهانی ناشنوایان

پدیدآورده (ها) : ابراهیمی، امیر عباس

علوم تربیتی :: تعلیم و تربیت استثنائی :: مهر و آبان 1386 - شماره 70 و 71
از 39 تا 47

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/348982>

دانلود شده توسط : عمومی user2314

تاریخ دانلود : 13/04/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

گذری دوباره بر زندگی و آثار جبار باغچه‌بان

(قسمت اول)

به بهانه هشتم مهر روز جهانی ناشنوایان

نویسنده: امیرعباس ابراهیمی / کارشناس ارشد شنوایی شناسی / آموزشگاه شماره ۶ باغچه بان تهران

باغچه‌بان به سبب تنگ اندیشی و سختگیری پدرش نتوانست به مدرسه های نو راه یابد. آموزش او در کودکی و نوجوانی با اصول قدیمی در مسجدها گذشت. نزد روحانی ایی به آموختن قرآن پرداخت و سپس زبان فارسی را فرا گرفت. از ۱۵ سالگی به ناچار درس و مشق را رها کرد و برای گذران زندگی همچون پدر به کار معماری و شیرینی پزی پرداخت. در همین دوره، پنهانی به دخترانی که تشنه‌ی آموختن و یاد گرفتن بودند در خانه‌ها آموزش می داد. خودش در این باره چنین نوشته است:

پدرم به جای این که مرا به مدرسه هایی که جدیداً احداث شده بود بفرستد به مکتبخانه ای که در حجره ی تنگ و تاریکی که از نی بوریا ساخته شده بود فرستاد. ملای مکتب ما شخصی بود بنام شیخ علی اکبر. او به پدرم تلقین کرده بود که معلمان مدارس جدید بی دین هستند بنابراین نباید پسرش را به آن گونه مدارس بفرستد. یکی از این مدارس دولتی، دبستان جدید روس و اسلام بود. شیخ می گفت هر گاه چشم بچه خط روسی را ببیند و زبانش به روسی تکلم کند چشم و زبانش نجس خواهد شد و بالاخره طولی نخواهد کشید که از دین بر خواهد گشت.

در سال ۱۲۸۴ خورشیدی در هنگامه‌ی درگیری‌های ارمنیان و مسلمانان قفقاز چند ماهی به زندان افتاد که آن را از سعادت بارترین دوران عمر

میرزا جبارخان عسگرزاده (باغچه‌بان)

فرزند عسکر از پیشگامان آموزش و پرورش نو در ایران در سال ۱۲۶۴ هجری خورشیدی در شهر ایروان پایتخت کنونی جمهوری ارمنستان زاده شد. نیای او رضا از اهالی تبریز بود و پدرش با معماری و شیرینی پزی در ایروان گذران زندگی می کرد. باغچه‌بان در زندگینامه‌ی خود نوشتش چنین نگاشته:

... پدرم فقط معمار و بنا نبود. قناد هم بود. نقلی هم می کرد... گاهی شب‌های جمعه در قهوه‌خانه‌ی محلی خودمان نقلی می کرد. پدرم خیلی خوش صحبت بود. دهانش خیلی گرم بود. اغلب قصه‌هایی که می گفت قصه‌هایی بودند از قبیل الب ارسلان، کوراوغلی، نوش آفرین و اینجور قصه‌های حماسی. گاهی هم از اسکندرنامه یا شاهنامه قصه‌هایی می گفت... وقتی پدرم وارد می شد، مشتری [ها] به احترام او صلواتی ختم می کردند. چون نوحه سازی و نوحه نوازی هم می کرد. بعضی از نوحه‌هایی که در مراسم محرم، ایروان خوانده می شد، ساخته ی او بود... شب‌هایی که پدرم قصه گویی می کرد، قهوه خانه حسایی شلوغ می شد. مشتری‌ها تا آخرهای شب که قصه تمام شود همین جور چای می خوردند... در این شب‌ها کار قهوه خانه خیلی سکه می شد. درآمد قهوه خانه بالا می رفت. آخر شب که به خانه بر می گشتیم قهوه چی از این درآمد اضافی سهم پدرم را می داد...

اعانه می‌گرفتم و به مصرف دوا و درمان و تمیز کردن آنها می‌رساندم. حتی صابون می‌خریدم و همراه دستوره‌های بهداشتی برای مادران شاگردان فقیر خود می‌فرستادم که سر و لباس بچه‌هایشان را بشویند.

برای معالجه سر و چشم اطفال از همکاری پزشکان شهر استفاده می‌کردم. یک اتاق مخصوص در مدرسه ترتیب دادم و کودکانی را که وضع بدتری داشتند دور از سایرین در آنجا نگه می‌داشتم و معالجه می‌کردم. خودم سر بچه‌ها را با داروهای رایج آن زمان می‌شستم و می‌بستم ...

... موی کچل بچه‌ها را با دست خودم می‌کندم و از ۹ تومان حقوقم لااقل ماهی ده تا پانزده ریال صرف خرید دوا و سلمانی و الکل و پنبه می‌کردم ...

از نظر درس و تعلیم نیز گرفتاری داشتم زیرا بعضی از بچه‌ها مداد و دفتر نداشتند. فشار به اولیای آنها نیز فایده نداشت. لذا از همان‌ها تومان حقوق که حتی با آن نمی‌توانستم کرسی خانه‌ی خود را گرم کنم مداد و دفترچه‌ی شطرنجی می‌خریدم و به شاگردان می‌دادم و به آنها رسم خط و نقاشی یاد می‌دادم. به این ترتیب در شاگردان چنان شوق و علاقه‌ای بوجود آوردم که سابقه نداشت.

اداره‌ی فرهنگ آذربایجان برای بهره‌گیری بیشتر از روش نوین عسگرزاده که بازده درخشانی داشت او را برای کار به تبریز فرا خواند و او کار خود را در دبستان دانش تبریز تنها با ۱۰ شاگرد در کلاس اول آغاز کرد، زیرا هم مردم بسیار تنگدست بودند و فرزندان خود را بجای مدرسه برای کار به قالیباف خانه‌ها می‌فرستادند و هم تاریک اندیشان و کوته بینان آموزش در مدرسه‌های دولتی را روا نمی‌دانستند. عسگرزاده در این مدرسه نیز با پول خود

خود می‌داند. در آنجا با همکاری یکی از همبندان خود مجله‌ی فکاهی ملانیهیب را منتشر کرد. این نشریه پس از یک ماه از انتشار باز ایستاد و سپس دوباره به نام ملباشی کار خود را آغاز کرد.

او خبرنگار روزنامه‌ی قفقاز و از فکاهی نویسان و شاعران روزنامه‌ی فکاهی ملانصرالدین بود. در سال ۱۲۹۱ خورشیدی مدیر مجله‌ی فکاهی لک لک در شهر ایروان شد که پس از شروع جنگ بین الملل اول برای نجات از توقیف تعطیل گردید.

در آخرین سال جنگ به ترکیه رفت و پس از چندی تحویل دار شهرداری شهر «ایگدیر» و چندی پس از آن هم فرماندار آن شهر شد. پس از شکست دولت عثمانی چون اسلحه و قدرت جنگی نداشت تسلیم «دشناق» ها شده و به ایروان بازگشت. در قحطی و بیماری و جنگ‌های محلی که همه جا را فرا گرفته بود پس از، ازدست دادن پدر و مادر، به سال ۱۲۹۸ از راه جلقای تبریز راه سرزمین پدری را در پیش گرفت و بالاخره پس از گریز از جنگال چند بیماری مهلک و حصبه‌ای که در نتیجه‌ی آن انگشتان پایش به وسیله‌ی تنها پزشکی که در آنجا بود بریده شد خود را به مرنند رساند و در مدرسه‌ی احمدیه آن شهر با سمت آموزگاری استخدام شد. این آغاز زندگی و خدمات اجتماعی باغچه بان در ایران بود که نزدیک به ۵۰ سال به درازا کشید. در یادنگاره‌های خود چنین نوشته است:

خاطره‌ی پر ادبار اولین روزی را که وارد کلاس شدم تا به امروز از یاد نبرده‌ام. هوای کلاس به اندازه‌ی تهوع آور بود که به محض ورود احساس سرگیجه کردم. منظره‌ی سرهای کچل و بدن‌های چرک و کثیف شاگردان قابل توصیف نیست.

... یکی از کارهای روزانه‌ی من مبارزه با کچلی شاگردانم بود. چون از خود پولی نداشتم از آشنایان

که خود می ساختم روی تخته سیاه می نوشتم و یاد می دادم.

باری در آن سال علاوه بر نوشتن و خواندن، به بچه ها عدد شماری و جمع و تفریق را تا حدود صد آموختم. حتی کمی اعداد کسری را به آنها یاد دادم، درس جغرافیا نیز داشتند...

گرایش از آموزش به آموزش و پرورش

بنیان کار آموزشی جبار باغچه بان بر پیوند آموزش با پرورش قرار داشت. آموزش او بر پایه ی کارهای علمی، بازی و نمایش استوار بود. وی از همان آغاز کار خود در مدرسه دانش در دهه ی نخست ۱۳۰۰ این روش نوین را بکار بست. در یادنگارهای خود چنین نگاشته:

روزی به مدیر مدرسه مان گفتم که خیال دارم شاگردان را به باغی که در نزدیکی دبستان بود ببرم تا هم گردش بکنند و هم دسته جمعی نماز بخوانند. مدیر موافق نبود و من در توجیه برنامه ام توضیح دادم که می خواهم آنچه را شاگردان در کتاب و سر کلاس می خوانند، عملاً تجربه کنند... بچه ها را به صف کردم و به باغ رفتیم. در آنجا از آنها خواستم طبق درسی که خوانده بودند سر حوض دسته جمعی وضو بگیرند و با هم نماز جماعت بخوانند. بچه ها وضو گرفتند و یکی از آنها اذان گفت و یکی پیش- نماز شد و سپس به نماز ایستاد. در آخر یکی از شاگردان برای پدر و مادر و معلمانشان دعا خواند و برای دوستان خود از خدا هوش سرشار و حافظه ی قوی و توفیق آرزو کرد و دیگران آمین گفتند و بعد با نشاط و شادابی صف بستند و به دبستان باز گشتند.

من در آن دبستان برای اولین بار برنامه های ورزشی به راه انداختم. شاگردان را با دهل و طبل به گردش بردم و مسابقه ی دو ترتیب می دادم. این

برای کلاس، تخته سیاه و چرتکه فراهم کرد و به شاگردانش خواندن و نوشتن و حساب و جغرافیا آموخت. او برای نخستین بار در این مدرسه برنامه ی ورزش گذاشت و با همکاری همسر خود صفیه میربابایی دختران را هم در کلاس ویژه آموزش داد. باغچه بان در زندگینامه ی خود چنین آورده:

بالاخره حکم برای من صادر شد و با ماهی پانزده تومان به معلمی دبستان دولتی دانش استخدام شدم... در مهرماه ۱۲۹۹ حکم استخدام به من ابلاغ شد و رسماً وارد دبستان دانش شدم. حقوق آموزگاران این دبستان حدود چهار پنج تومان بود و کسی در آنجا بیشتر از هفت تومان حقوق نداشت. فقط حقوق مدیر مدرسه و من پانزده تومان بود. روزی که وارد دبستان شدم بیشتر از ده نفر شاگرد در کلاس اول وجود نداشت.



باغچه بان، همسر و فرزندانش ثمین و ثمینه و پروانه در کنار کودکان کودکان کستان شیراز، ۱۳۱۱.

با خرج خود یک تخته سیاه بزرگ و دو چنگه دیواری برای تعلیم حساب که یکی از آن دو برای آموزش اعداد کسری بود تهیه کردم. چون کتاب الفبای معمولی به درد من نمی خورد آنها را جمع کردم و درس های خود را با گچ های مخصوصی

تفریح‌ها که بچه‌ها روحاً و جسماً به آن نیاز داشتند باعث خوشحالی فراوان آنها می‌شد و به این ترتیب از آنها جلب محبت می‌شد.

باغچه‌ی اطفال

عسگرزاده با الهام از دیدگاه فرویل^۱ که نخستین کودکستان را با نام باغچه در آلمان پایه گذاشت در سال ۱۳۰۳ پس از بازدید از کودکستان ارمنیان تبریز و با تشویق مدیر کل فرهنگ آذربایجان نخستین کودکستان ایرانی تحت پوشش وزارت معارف را در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۰۳ خورشیدی در این شهر باز کرد و نام آن را *باغچه اطفال* گذاشت و پیشنهاد کرد که عنوان مریبان کودکستان باغچه بان گذاشته شود و برای خود نیز نام خانوادگی باغچه بان را برگزید. او در یادنگارهای خود به سال ۱۳۰۲ در این مورد به گفت و گوی خود با رییس فرهنگ آذربایجان اشاره می‌کند:

تا پایان سال ۱۳۰۲ در دبستان بلوری خدمت کردم. اواخر سال دوم خدمت من در آنجا که آقای فیوضات در رأس فرهنگ آذربایجان بود و از سوابق کارهای من نیز اطلاع داشت روزی مرا پیش خود خواند و پرسید: آیا درست است که در ممالک مترقی برای تربیت خردسالان سه، چهار ساله بنگاه‌هایی وجود دارد؟ من شنیده بودم که در پایتخت روسیه چنین بنگاه‌هایی وجود دارد ولی به چشم خود ندیده بودم. همین مطلب را به آقای فیوضات گفتم. ایشان گفتند که ارمنی‌ها در تبریز چنین مؤسسه‌ای دارند و اضافه کردند که می‌خواهند بنگاه مشابهی تأسیس کنند ولی به هر معلمی که رجوع کرده اند حاضر نشده اداره‌ی آن را بر عهده بگیرد. به ایشان اطمینان

دادم که اگر آن را تأسیس کنند ایشان نادم و من شرمند نخواهیم شد. فردای آن روز به همراهی آقای فیوضات به کودکستان مرحوم خانم خانزادیان رفتیم. این بانوی دانشمند و فاضل کودکستانی در ۵ سال قبل از آن برای تربیت اطفال ارمنه در تبریز تأسیس کرده بود و در حدود ۱۵ نفر دختر و پسر شاگرد داشت که همه ارمنی بودند.

آن بازدید برای من بسیار آموزنده بود. یک هفته طول نکشید که با اقدام آقای فیوضات کودکستانی تأسیس شد. من نام باغچه اطفال را برای آن پیشنهاد کردم که مقبول افتاد. در ضمن پیشنهاد کردم که عنوان مریبان کودکان، باغچه بان گذاشته شود. البته تازگی کار مانع از آن شد که استعمال این کلمه تعمیم یابد. من این نام را که برای شغل خود انتخاب کرده بودم نام خانوادگی خویش قرار دادم و در سمت باغچه بانی در آن بنگاه بی سابقه شروع به خدمت کردم. اکنون فکر می‌کنم نامناسب نخواهد بود که عنوان این شغل را باغچه بانی بخوانیم همان‌طور که مریبان درجات مختلف عنوان آموزگاری و دبیری و استادی دارند. من جداً فکر می‌کنم که باغچه‌بانی اگر از آموزگاری مهم‌تر نباشد، از آن کمتر نیست.

آموزش ناشنویان

باغچه‌بان چندی بعد کلاسی برای آموزش ناشنویان بنیان نهاد. در این کلاس سه نفر (که یکی از آنها برادر دکتر رعدی آذرخشی بود) نام نویسی کردند. پس از ۶ ماه آزمون پایان کلاس در حضور فرهنگیان و کارکنان کنسولگری‌های خارجی با بازدهی عالی برگزار شد. باغچه بان در زندگی‌نامه خود چنین نگاشته:

۱۳۰۳ در شهر تبریز بوجود آوردم در آن تاریخ یک کار بی سابقه از هر جهت و از هر جهت بسیار مشکل بود. اولاً در آن زمان چنین مؤسسه‌ای بوجود نیامده بود که بتوان به تقلید آن کار کرد. شخص مطلعی نیز وجود نداشت که از طرز کار و هدف‌های چنان مؤسسه‌ای آموزشی معلوماتی بدهد تا به امید راهنمایی او دست به کار شوم. دیگر این که اگر چنین شخص با اطلاعی نیز پیدا می شد در راه تهیه وسایل کار صدها مشکل وجود داشت که حل آنها کار آسانی نبود و در آن زمان، کدام معلم و مربی بود که بداند یک تکه چوب بی مقدار و یک مشت گل و خاک و کاغذ باطله در خانه و مدرسه از جمله وسایل مهم کار تربیت نوباوگان است؟

کودکستان نیازمند قصه و سرودها و نمایشنامه‌ها و بازی‌ها و خلاصه فرهنگ مخصوص به خودش است و در آن زمان نه فقط کسی از وجود آنها خبر نداشت بلکه در نظر مربیان فاضل نیز این قبیل چیزها معنا نداشت و آنها را ناقابل و زائد و هرزه می دانستند و اولیای اطفال هرگز راضی نبودند جگر گوشه‌هاشان با آن هرزه‌ها ارتباطی داشته باشند. و همین گونه طرز فکر مربیان نیز بجز این نبود و این امر مانع جمع آوری و تدوین این فرهنگ کودکانه می شد. بچه‌ها در نمایشنامه‌ها و بازی‌های کودکستانی ضمن تحصیل و تعلیم باید با دنیای جانوران آشنا شوند و فی المثل صدا و رفتار و شکل آنها را تقلید کنند ولی اولیای اطفال این قبیل کارها را خلاف اخلاق و ادب می دانستند و نمی خواستند بچه‌هایشان به جای دعای زادالمعاد داستان سرمه کشیدن خانم خزوک را با دم عسل آلوده‌ی آقا موشه بشنوند

روزی به فکر تأسیس کلاس برای کر و لال‌ها افتادم ... با اعلانی به مضمون زیر کار جدید خود را آغاز کردم. "در باغچه‌ی اطفال کلاسی برای خواندن و نوشتن و حرف زدن به بچه‌های کر و لال افتتاح شد. هر طفل کر و لال می تواند به طور مجانی از ساعت ۴ تا ۹ بعد از ظهر برای اسم نویسی به دفتر باغچه‌ی اطفال مراجعه کند." البته روشن است تاثیر چنین اعلانی در آن زمان چه می توانست باشد. آن اعلان مانند بمبی منفجر شد و توجه دانشمندان و فرهنگیان تبریز را به خود جلب کرد و جنجالی به راه انداخت ... پس از ۶ ماه، یک امتحان در باغچه‌ی اطفال برای آن سه کودک کر و لال برپا شد. تمام فرهنگیان و دانشمندان تبریز و خارجی‌ها و اعضای سفارتخانه‌ها در آن جشن شرکت داشتند ... خلاصه امتحان برگزار شد و بچه‌ها برای مردم درس خواندند و روی تخته سیاه دیکته نوشتند ... پس از امتحان نطق‌ها آغاز شد و تقدیرها و تمجیدها بود که از زمین می جوشید و از آسمان می بارید. مردم از دست زدن و هورا کشیدن سیر نمی شدند ...

کودکستان شیراز

در اواخر سال ۱۳۰۶ رئیس فرهنگ آذربایجان موجبات بسته شدن کودکستان باغچه‌ی اطفال را فراهم آورد. باغچه بان به فراخوان رییس اداره‌ی فرهنگ فارس به شیراز رفت و در سال ۱۳۰۷ کودکستان شیراز را در آنجا پایه گذاشت. باغچه بان در این باره می گوید:

... نخستین اقدام من در شیراز ایجاد کودکستان بود. این بار من تازه کار و بی اطلاع بودم. سابقه‌ی چند ساله‌ی من در آذربایجان و بخصوص در باغچه‌ی اطفال و پذیرا تر بودن محیط شیراز کارم را سهل تر می کرد. کودکستانی که من در سال

منبت کاری، سفالگری، بافتنی، خیاطی، برش تصاویر و درست کردن آلبوم، رختشویی و بنایی بود. نتیجه‌ی ارزیابی هوش و حافظه و نیز پیشرفت کودکان در دفترهای ویژه ثبت می‌شد و پایه‌ی سنجش و ارزیابی پیشرفت آنها در سال بعد قرار می‌گرفت. روش نام‌نویسی دانش‌آموزان کودکان نیز ابتکاری بود که تا آن‌روز سابقه نداشت. باغچه‌بان در یادنگارهای خود چنین نوشته است:

... هنگام نام‌نویسی پرسشنامه‌ای حاوی سؤالاتی درباره‌ی اخلاق و روحیات و عادات و خلق و خوی و شغل و سلامتی کسانی که در محیط زندگی کودک بودند به اولیای آنها داده می‌شد که تکمیل کنند و بیاورند که مبنای شناسایی طفل و نحوه‌ی رفتار با او در کودکان شود...

پیشگام ادبیات نمایشی کودکان پیش دبستانی

باغچه بان در زمینه‌ی نمایشنامه نویسی نیز کوشا بود و اجرای نمایش را یکی از بنیان‌های مهم آموزش پیش دبستانی می‌دانست. به همین سبب هنگامی که در سال ۱۳۰۳ کودکان باغچه‌ی اطفال را در تبریز بنیان نهاد دست به کار نوشتن نمایشنامه‌های گوناگون شد و به یاری همسرش که با موسیقی آشنا بود در کودکان نمایش‌های آهنگین اجرا کرد.

باغچه بان با نوشتن قطعه‌های نمایشی برای کودکان پیش دبستانی از دو سو پیشگام به شمار می‌رود. نخست اینکه با این آثار نام خود را به عنوان پدر ادبیات نمایشی کودکان در ایران ثبت کرد. دوم آن‌که مواد آموزشی و کمک آموزشی برای کودکان پیش دبستانی پدید آورد و این اهمیت آثار او را دو چندان می‌کند.

یا صدای عوعو کردن و میومیوی گربه را از خود در بیاورند.

بنابراین با چنان وضع و شرایط دشواری قبول چنین مسئولیتی که هرگز اجازه داده نمی‌شود پسران و دختران چهار، پنج ساله در یک کلاس با هم بنشینند. من دختر پنج ساله‌ی حاج شیخ احمد قراچه داغی را که مجتهد بانفوذ آذربایجان بود وارد کودکان کردم...

خوشبختانه خیلی زود پی بردم که من به تنهایی قادرم بار آن کار بزرگ را بدوش بکشم. طبع اندکی که در شعر داشتم در تهیه‌ی بازی‌های مختلف و نوشتن نمایشنامه و سرود به کمک آمد و بتدریج مجموعه‌هایی تألیف کردم. گرچه در عالم شعر هرگز یارا و ادعای عرض اندام در مقابل نهنگان اقیانوس شعر و ادب را نداشته و ندارم ولی کوچولوها با دل و جان مشتری شعرها و سرودها و نمایشنامه‌هایی که من می‌ساختم بودند...

نتیجه‌ی زحمات من تألیف کتابی شد به نام زندگی کودکان. بخش‌های آن عبارت بود از شعرها و سرودهای کودکانه و چیستان‌ها. همچنین ۶ نمایشنامه نوشتم به نام‌های پیرو ترب، گرگ و چوپان، خانم خزوک، مجادله‌ی دوپری، شیرباغبان، شنگول و منگول. سه نمایشنامه‌ی نخست در شیراز به چاپ رسید و سه نمایشنامه‌ی اخیر هنوز چاپ نشده است. معه‌ذا هر شش نمایشنامه بارها در کودکان شیراز بازی شده است. گذشته از این‌ها ساختن دکور متناسب با صحنه‌ها و تهیه لباس و ماسک حیوانات، مهارت مخصوص لازم داشت و شخصی که بتواند از عهده‌ی این کارهای مختلف برآید نه تنها در شیراز بلکه در تهران هم پیدا نمی‌شد.

برنامه‌ی آموزشی کودکان شامل بازی، سرود خوانی، ورزش و گردش، داستان‌گویی، نقاشی،

مواد خواندنی، بازی و سرگرمی‌های ویژه‌ی این گروه از کودکان آغاز شد. بنابر نظر پستالوزی^۲ از نظریه پردازان آموزش پیش دبستانی، باید برای این کودکان سرود و ترانه ساخته می‌شد. باغچه بان که یکی از پایه گذاران کودکان کوهستان‌ها در ایران بود پیش و بیش از دیگران برای این گروه سنی شعر و ترانه سرود و نمایشنامه ساخت. باغچه بان در پی تجربه‌ای که در کودکان کوهستان‌ها اندوخته بود در سال ۱۳۰۸ کتاب *زندگی کودکان* را که مجموعه‌ای از اشعار و سرودهای کودکان و چیستان می‌باشد در شیراز به بهای سی شاهی به چاپ رساند که به عنوان نخستین کتاب غیر درسی کودکان ایرانی در تاریخ ادبیات کودکان ایران شناخته شده است.

دو آلبوم *عروسان کوه و بادکنک* از دیگر سروده‌های باغچه بان هستند که در سال ۱۳۲۴ با هدف تشویق کودکان تهیه و چاپ شدند. باغچه بان از نخستین کسانی است که روایت‌هایی به شکل منظوم برای کودکان پیش دبستانی و دبستانی دارد. سرودهای داستانی او بیشتر در همین دو دفتر یا به گفته‌ی خود او آلبوم‌ها آمده است.

گشایش دبستان ناشنوایان در تهران

باغچه بان در سال ۱۳۱۲ خورشیدی از شیراز به تهران آمد و با تشویق دوست خویش دکتر بهره مند در روزنامه اطلاعات اعلانی به شرح زیر داد:

"مقتضی است کسانی که دارای اطفال کور و لال هستند و مایلند اطفالشان در مدت کمی نوشتن و خواندن و حرف زدن آموخته و از فقر و بدبختی که آتیه ایشان را تهدید می‌کند، نجات یابند. از این تاریخ عصرها از ساعت ۳ الی ۶ بعد از ظهر برای ثبت نام به آدرس ذیل مراجعه فرمایند. اطفالی که از نقاط دور دست از قبیل ولایات و ایالات فرستاده می‌شوند

باغچه بان کتاب *زندگی کودکان* را در شهریور ۱۳۰۸ و کتاب *گرگ و چوپان* را در آبان همان سال در چاپخانه‌ی سعادت شیراز به بهای ۴ شاهی منتشر کرد. هر دوی این کتاب‌ها مصورند.

در کتاب *زندگی کودکان* یک قطعه نمایشی به نام *جمشید و شاپور* وجود دارد که در سنجش با دیگر آثار نمایشی باغچه بان همچون *گرگ و چوپان* از ویژگی برجسته‌ای برخوردار نیست.

با انتشار *گرگ و چوپان* باغچه بان به عنوان پیشگام نمایشنامه نویسی برای کودکان پیش دبستانی شناخته شد. نمایشنامه *ی گرگ و چوپان* بر پایه‌ی داستانی کهن و با درونمایه‌ی دشمنی *گرگ و گوسفندان* نوشته شده است.

باغچه بان بجز این نمایشنامه، دو نمایشنامه‌ی دیگر بنام‌های *پیر و ترب و خانم خزوک* را در سال ۱۳۱۱ نوشت و مصور کرد. *پیر و ترب* برگرفته از یک افسانه‌ی روسی است. داستان *پیرمردی* که می‌خواهد تربی را که کاشته از دل خاک بیرون بیاورد. اما توانایی این کار را ندارد. خانواده اش به یاری او می‌آیند. سرانجام گربه و سگ هم به آنها کمک می‌کنند و پشت همدیگر را می‌گیرند تا ترب از خاک درآید. خانم خزوک و موشک پهلوان داستان سوسک سیاهی است که می‌خواهد با آقا موشه عروسی کند. نمایشنامه در شش پرده یا به گفته‌ی نویسنده در شش مجلس نوشته شده است.

شعرها و ترانه‌های کودکان کوهستانی

جبار باغچه بان از نخستین کسانی است که برای کودکان پیش دبستانی شعر سرود. باغچه بان چهره‌ی برجسته‌ی ادبیات کودکان در روند تحول و پیشرفت این مقوله سرآمد دیگران است. همزمان با گشایش کودکان کوهستان‌ها یا باغچه‌های اطفال، کار فراهم آوردن

امتحان بچه‌های لال بسیار متعجب شدند و مرهون تعریف و تمجیدهای فراوان خود کردند و مقرر کردند از همان تاریخ ماهانه چهل تومان به دبستان اعانه داده شود...

بنیانگذاری جمعیت حمایت از کودکان ناشنوا

در سال دهم کار دبستان شمار شاگردان آن بیش از ۳۰ نفر بود. در این وضع کار باغچه بان بسیار سنگین و توان فرسا بود. سرانجام او به فکر افتاد که جمعیتی برای پشتیبانی از کودکان ناشنوا تاسیس کند تا ضمن ایجاد پناهگاهی برای کودکان ناشنوی فقیر بودجه ای برای تربیت معلمان مورد نیاز فراهم نماید. بدینوسیله اساسنامه جمعیت حمایت کودکان ناشنوا در سال ۱۳۲۳ خورشیدی به ثبت رسید. باغچه بان در زندگینامه‌ی خود چنین می‌نگارد:

تاده سال این دبستان را به تنهایی اداره کردم. در این مدت من هم مدیر و هم معلم و هم فراش این دبستان بودم زیرا هر چند اعانه‌ی وزارت فرهنگ به سیصد تومان رسیده بود ولی با این پول همین که می‌توانستم محلی برای دبستان اجاره کنم خوشحال بودم.

باری در آخر سال دهم عده‌ی شاگردان بالغ بر ۳۰ نفر می‌شد و توانسته بودم بر اثر کوشش و زحمت فراوان توجه مردم و وزارت فرهنگ را به این دبستان جلب کنم و از این رو تا حدی از اندیشه‌ی معاش فارغ بودم ولی کار من بسیار سنگین و توان فرسا بود زیرا درس دادن و اداره کردن سی شاگرد کر و لال با دست تنها از جمله کارهایی است که شاید در دنیا کم سابقه باشد. از ساعت ۷ صبح تا ۷ شب بدون استراحت مشغول تدریس و تعلیم شاگردان خود بودم ولی باتمام این احوال در

با شرایط خصوصی به طور شبانه روزی پذیرایی خواهند شد. بدیهی است آقایان مراجعه کنندگان در مراجعه به این موسسه تسریع خواهند فرمود زیرا وقتی که عده اطفال به حد کافی رسید طفل دیگری قبول نخواهد شد. نشانی: تهران خیابان ناصرخسرو مطب دکتر هوشمند. "باغچه بان در زندگینامه‌ی خود چنین می‌نگارد:

در سال ۱۳۱۲ که از شیراز به تهران آمدم حتی خرجی یک ماهام را نداشتم. اما از آنجا که به استعداد و درستکاری خود اعتماد داشتم از دست زدن به کارهای تازه باک نداشتم و امیدوار بودم که بتوانم مشکل زندگی را هر چه زودتر حل کنم.

در ابتدا در فکر بودم که یک کودکستان شبانه روزی تأسیس کنم ولی برخلاف انتظار موفق نشدم. لذا به فکر تأسیس دبستانی برای تعلیم کر و لال‌ها افتادم و گمان می‌کردم در ابتدا لااقل پنج شش شاگرد اسم نویسی خواهند کرد و پس از مدتی که مردم نتیجه‌ی عمل مرا ببینند به تعداد شاگردان افزوده خواهد شد. اعلان افتتاح دبستان کر و لال‌ها را منتشر کردم ولی با این که هیچ‌گونه قید و شرط سنگینی در آن اعلان وجود نداشت جز یک دختر به نام سوفیا لبنان کسی اسم نویسی نکرد. پدر همین دختر آقای دکتر لبنان چهار صندلی و یک میز کار کرده به دبستان هدیه کرد و ما با همین یک شاگرد کلاس خود را دایر کردیم.

باری تا آخر سال سه چهار نفر هم به عده‌ی شاگردانم اضافه شد. پس از هشت ماه در خانه‌ی آقای دکتر لبنان جشن امتحانی برای این شاگردان فراهم شد و از آقای علی اصغر حکمت وزیر فرهنگ وقت و مدیران کل و عده‌ای از رجال دعوتی به عمل آمد. آقای وزیر از مشاهده‌ی درس

ناشنوایان در منطقه‌ی یوسف آباد تهران ساخته شد. باغچه‌بان در زندگینامه‌ی خود چنین می‌نگارد:

ساختمان در سال ۱۳۳۴ شروع و در سال ۱۳۳۶ خاتمه یافت... طبقه‌ی زیر زمین این بنا مخصوص آشپزخانه و اتاق ناهارخوری شد و در طبقه‌ی دوم سه اتاق درس و یک اتاق برای مدیر و دفتر و در طبقه‌ی سوم دو خوابگاه ساخته شد... دبستان در آغاز سال تحصیلی ۳۷-۱۳۳۶ به محل جدید در یوسف آباد انتقال یافت. چون در این محل برای بیشتر از سه کلاس اتاق وجود نداشت مجبور شدیم بدون مراعات طبقه بندی شاگردان از نظر هوش و استعداد و درجه‌ی شنوایی و تشکیلات گروهی همه را در سه اتاق بنشانیم، به این علت نظم دبستان بهم خورد...

به ناچار دو سالن خواب را که در طبقه‌ی دوم بود تبدیل به کلاس درس کردیم. ۲۵ تختخواب آهنی را به راهروها و موتورخانه‌ها گذاشتیم که خود موجب تنگی جا و مانع تردد کارکنان دبستان شد. رختخواب‌ها را نیز در اتاق کوچکی که پشت‌بام بود جا به جا کردیم... باغچه بان درباره‌ی روش کار خود در این آموزشگاه نوشته است:

آموزشگاه من هیچگاه به روی کودکان فقیر بسته نبوده است و نخواهد بود. آموزشگاه باغچه بان هیچ وقت جای پول اندوزی نبوده و نخواهد بود... فرق دین و مذهب و ملیت و نژاد و وضع مالی کودکان هرگز مانعی برای ورود آنها به مدرسه‌ی من نبوده و نخواهد بود و یگانه شرط تحصیل در مدرسه‌ی من کر بودن و بر اثر آن لال ماندن یک کودک است نه چیز دیگر...

ادامه دارد ...

هفته فقط ۳ ساعت به هر شاگرد می‌رسیدم و به کمک احتیاج داشتم.

با این که منزلم در خود دبستان بود نمی‌توانستم با خانواده‌ی خود ناهار بخورم. ناهارم را به کلاس می‌آوردم و در حال ناهار خوردن به عده‌ای از شاگردان درس می‌دادم و بقیه غذایشان را می‌خوردند. وقتی که درس این عده تمام می‌شد به آنهایی که ناهار خورده بودند درس می‌دادم و گروه اول ناهار می‌خوردند و به همین ترتیب عده‌ای ناهار می‌خوردند و عده‌ای دیگر درس می‌خواندند و دیگران را برای تفریح به حیاط می‌فرستادم. در این ایام فقط یک کمک داشتم که او هم درس دادن نمی‌دانست و فقط کار کردن بچه‌ها را نظارت می‌کرد و یا در زنگ تفریح مراقب آنها بود. زحمات من منحصر به آن چه که گفتم نبود زیرا از طرف دیگر مجبور بودم برای انجام بعضی کارها مثلاً دریافت اعانه و دادن گزارش‌های فرهنگی به وزارت فرهنگ بروم و این و آن را ببینم و برای تربیت معلم از مردم استمداد کنم.

... کم کم به فکر افتادم که جمعیتی برای حمایت کودکان کر و لال تأسیس کنم. نقشه‌ی خیالی من آن بود که این جمعیت مرجع و ملجأ کودکان کر و لال فقیر شود و آنها را تحت حمایت خود بگیرد... تا بتوانم به فکر و خیال خود جامه‌ی عمل ببوشانم و برای کمک خود، معلم تربیت کنم و دایره‌ی عملیات خود را توسعه بدهم.

اساسنامه دبستان ناشنوایان باغچه بان در ۱۴ اسفند ۱۳۲۸ خورشیدی به تصویب رسید و در آن برنامه آموزش پنج سال ابتدایی که توسط باغچه بان نوشته شده است دیده می‌شود. سپس آموزشگاه ویژه‌ی

زیر نویس‌ها :

1. Friedrich Froebel

2. Johann Heinrich Pestalozzi